



سال نهم

اول سرطان ۱۳۴۰

شماره ششم

افغانها در هند

میر حسین شاه

سلطنت دهلی

خاندان غلامان

سلطان معزالدین محمد بن سام چون از دریافت از خود وارث قانونی نگذاشت. میگویند هنگام حیات یکی از درباریان مقرب موضوع را با سلطان به میان گذاشته بود اما او به کمال بی اعتنائی جواب داده بود: «پادشاهان دیگر ممکن است یک پسر یا دو داشته باشند؛ من بیشتر از هزار پسر دارم. باین حساب که غلامان ترک من بعد از من وارث سلطنت من خواهند بود و نام مرا در خطبه حفظ خواهند کرد.» (۱) یا به قول لین پول گفته بود: «آیا من بین غلامان ترک خودم هزاران پسر ندارم؟» (۲) اصلاً در شرق آنوقت ها غلامی مانع رسیدن به مقامات عالیه نبود، و چه بسا می شد که گاهی غلامی را بر پسر ترجیح میدادند. پس از مرگ او چهار تن از غلامان (مملوک های) او به فرمانروائی رسیدند: (۱) یلدزد در مناطق کوهستانی افغانستان (۲) قباچه در سند (۳) بختیار در بنگال (۴) و ایبک در دهلی. بین چهار نفر بزرگتر از همه ایبک بود.

(1) Iswari Prasad : History of Medieval India P.163

(2) Lane- Pool : Medieval India P.65

(۳) لین پول : همان کتاب ص ۶۴ (۴) تاریخ فرشته، نول کشور، ص ۶۱

ایک اصلاً یکی از غلامان ترک است که مانند هزاران غلام دیگر در طفلی از ترکستان به خراسان آورده شده بود و بوسیله تاجری با اختیار قاضی معزالدین بن عبدالعزیز کوفی که از فرزندان امام اعظم بوحنیفه (رح) بود گذاشته شد.

قاضی اورا مانند یک تن از پسران خود به مقدمات علوم و روزآشنا ساخت (۳) و قطب الدین در مدت کوتاهی خط و سواد بی هم رسانید. مثل اینکه خود کودک نیز پایه خود را در طبقات اجتماع زمان خود درک کرده بود و میخواست این نقیصه را از راه کسب علوم و رسیدن بمدارج کمال جبران کند. بنابراین به قول فرشته در کسب آداب و کمالات به اقصی الغایه کوشید. پس از فوت قاضی باز هم این غلام که یک وقتی مؤسس بزرگترین امپراطوری عصر خودش میگردد به یکی از تاجران فروخته شد تاجرمذکور اورا بحیث تحفه به سلطان معزالدین غوری بخشید. راجع به او و ابل زندگی اورا بت دیگری نیز موجود است باین شرح که شبی در محفل سروری ایک مورد نوازش سلطان قرار گرفت و مانند درباریان دیگر در آن شب هدایائی دریافت اما وقتی ازین محفل بیرون رفت آنچه از سیم و از مسکوک و غیر مسکوک یافته بود به غلامان ترک، فرشان و خدمه دربار بخشید. این کار علاقه سلطان را با او بیشتر ساخت و بعضی از مناصب مهم دربار با او مقرون شد. او به یکی از پست های مهم نظامی رسیده بود و روز بروز مدارج ترفیع را در نظام می پیمود تا آنکه به مقام امارت اصطبل (میر آخور) رسید (۱) و در همین وظیفه بود که پادشاه غور، غزنین و بامیان، مقابل سلطان شاه خوارزمی جانب خراسان حرکت کرد. قطب الدین در عقب زدن حملات پادشاه خوارزم لیاقت و کفایت خوبی نشان داده بود. روزی در کنار آب مرغاب مشغول جستجوی علوفه بود که ناگهان مورد حمله سواره نظام خوارزمی قرار گرفت برای نجات خود شجاعت خوبی نشان داد اما چون عده طرفداران او ناچیز بود شکست خورد و باسارت رفت. سلطان شاه اورا به قول فرشته در پنجره آهن کشید، ولی چون جنگ فتح شد سلطان شاه شکست خورد لشکر فاتح قطب الدین را نجات داد و در همان پنجره آهن روی استری نشاند. نزد سلطان آورد سلطان باز خدمات نظامی افسر خود را تقدیر کرد و او را مورد نوازش قرار داد و هنگام ورود به غزنین علاقه کهرام را

(۱) طبقات ناصری در History of India: Elliot & Dowson صفحه ۲۹۹ ص

باو گذاشت. از همین جا بود که قطب الدین بسال ۵۸۷هـ (۱۱۹۱م) به میرت رفت و آنجا را اشغال نمود و همدربین سال از میرت جانب دهلی پیشرفت و پایتخت را متصرف شد. پس از مرگ سلطان واضحاً این افسر رشید بین کسانی که به سلطنت طمع داشتند مقدم شمرده می شد. غلامان ترك او را به سلطنت انتخاب نمودند؛ و پس از مرگ سلطان غازی محمد سام، سلطان غیاث الدین محمود محمد سام برادر زاده او چتر سلطنت و لقب سلطان را باو اهداء نمود. بسال ۶۰۲ (۱۲۰۵) پادشاه جدید از دهلی حرکت کرد لاهور را متصرف شد و بروز سه شنبه ۱۸ ذی القعدة همان سال در همان شهر بتخت نشست (۱).

باین ترتیب ایبک فرمانروای هندوستان شد و خانواده سلطنتی را تشکیل داد که پس از او بنام خود او معروف گردید. پس از تاج پوشی ایبک به فکر استحکام قوای خودش افتاد. یکی از راهای استحکام قدرت در آنوقت ها برقرار کردن روابط زناشویی بود. پادشاه جدید با دختر تاج الدین یلدز ازدواج کرد و خواهرش را به حباله نکاح قباچه داد و دخترش را هم به ایلمتش یکی از غلامان خودش سپرد. فعالیت های نظامی قطب الدین غا لباً هنگام نیابت فعالیت های نظامی او سلطنت صورت گرفته بود. او هانسی، میرت، را تمبهور و ابدست آورد. و چون محمد مقابل راجه قنوج حرکت کرد قطب الدین در پشاور از او استقبال نمود و فرمانروای طلالیه سپاه را دریافت. پس از مراجعت سلطان به غزنی تا بنارس پیشرفت و مقابل هر راجه برادر بر توی راج در میدان معرکه ایستاد. پس از مدتی هم گوالیار را فتح کرد. قطب الدین قوای خود را مقابل نهر واله حرکت داد و سپس آنرا منهزم ساخت. از ۵۹۳ تا ۵۹۹ در مدت شش سال فعالیت های نظامی در هند متوقف گردید و این شاید از آن جهت بود که سلطان و افسرش مشغول عقب زدن قوای خوارزم بودند. در ۵۹۹ قطب الدین جانب قلعه کالنجر حرکت کرد حصار را محاصره کرد، قوای محلی به مقاومت پرداخت اما بالاخره مغلوب گردید پس از کالنجر مهو با بدست ایبک افتاد. پس از فتح این جا افسر فاتح از راه بدایون بدلی برگشت و در مراجعت آنجا (بدایون) را نیز فتح نمود. تمام هند از دهلی تا کالنجر و گجرات و از اکنهوتی تا لاهور بدست این افسر دولت غزنی افتاد.

قطب الدین مردی بود بارو حیه عالی و کشاده دست .
 قطب الدین بحیث فرمانروا مولف تاج المآثر ، حسن نظامی که با او بخوبی آشنا است
 در وصف او مبالغه نموده است . تاریخ فرشته در حق او می نویسد : سلطان قطب الدین
 ایبک با خلاق حمیده و اوصاف پسندیده موصوف بود و روش شهر یاری و قواعد
 چهاری نیکو میدانست و بلوازم لشکر کشی و دشمن کشی کما ینبغی اقدام
 می نمود (۱) مولف طبقات اکبری او را به سخاوت و کرامت می ستاید (۲) به قول او
 بهاء الدین اوسی یکی از فضلی معاصر او را اینطور وصف کرده است :

ای بخشش لك، کف تو در جهان آورد کما ترا کف تو کار بجان آورد
 از رشك کف تو خون گرفته دل کان و زانجا بهانه در میان آورد . (۳)
 مردم او را قطب الدین ملک بخش و لك بخش لقب داده بودند . با زهم بقول
 حسن نظامی گرگ و میش در دره او از يك جای آب میخورد .
 نوشته های مورخین شرقی در حق امراء و پادشاهان مبالغه آمیز و تا اندازه ای
 بانملق آمیخته است و بنابراین کمتر میتوان بآن اعتماد کرد . اما از روی همین
 گفته ها که تا حدی یگانه ماخذ ما درین گونه موارد شمرده میشود ، میتوان به
 شخصیت فرمانروای زمان بی برد .

قطب الدین رو به شهر شکره کشی میگردید و استعدالتش زمان خودش در مملکت
 برقرار باشد و راها مومنون گردیدند ؛ بل تبعه غیر مسلمان از در لطف پیش می آمد .
 قاضی منهاج سراج میگوید از بخشش او صد ها هزار نفر بهره درمی شد و از
 ضرب شمشیرش همین مقدار صدمه میدیدند . همین کشاده دستی و مبارزت مهم
 بود که کشور هند ، برای او ، پر از دوست و خالی از دشمن شد .

قطب الدین فرمانروای توانا و لایق بود ، همیشه میخواست اوصاف حمیده
 خود را حفظ کند . تنهادر يك وقت از او خوش گذرانی و عیاشی دیده شد و آن پس از
 شکست دادن تاج یلد زو سقوط غزنی بود ؛ فرشته راجع بآن اینطور می نویسد : بالاخره
 تاج یلدز منهزم گردید . بجانب کرمان و شپوران گریخت ، و به کوهستان در آمد
 و سلطان قطب الدین ایبک بر تخت غزنین برآمده و داد عیش و می خوردن داد (۴)

(۱) چاپ نول کشور ص ۶۰ (۲) چاپ نول کشور ص ۲۰

(۳) B. De & Hidayat : The Tabaqat -i- Akbari ص ۴۲

(۴) تاریخ فرشته ص ۶۳

امامین غفلت غزنی را از دست او بیرون برد. مردم غزنین تاج الدین یلدر را طلب کردند و او را روی تخت حکومت نشاندند. قطب الدین مقاومت را مصلحت ندیده به لاهور گریخت.

قطب الدین با آن همه شجاعت و عدالتی که داشت مرد مندین و دینداری نیز بود و همیشه در انتشار اسلام در کشور پهناور هند میکوشید. تعمیر مساجد در دهلی و اجمیر علاقه او را بذهب نشان میدهد. سلطان پس از مراجعت از غزنی هنگام اقامت در لاهور وقتی مشغول بازی چوگان بود در گذشت (۵۶۰۷ هـ) و سلطنت بزرگی را به باز ماندگان گذاشت.

قدرت مطلقه مملکت در آن وقت بدست پادشاه بود

۱۵۰۵ هـ و تشکیلات

و باین حساب او را می توانیم اتو کرات بشماریم. قوانین

اسلامی تا حدی که پادشاه می خواست از آن استفاده کند می توانست برین قدرت قید شمرده شود. وظایف مملکت به شعبات تقسیم می شد. این شعبات مشتمل بود بر مالیه، نظام و غیره و در راس هر شعبه وزیری قرار داشت. صدر اعظم علاوه بر وظایف خودش وزارت مالیه را نیز برعهده میگرفت. قدرت مملکت بر لشکر امپراطوری و قوای ایالات اتکا داشت. لشکر بیشتر مشتمل بر سواره نظام (اسپ) بود بعد ها فیلر اینز بر آن علاوه کردند. قوای پیاده وجود داشت اما مورد اعتبار نبود. معاش به مالیات دولت پرداخته می شد. باقیات مالیات را به سپاهی می سپردند و او مجبور بود آن مبلغ را عوض معاش خود تحصیل کند. گاهی هم سپاهی در قریه های که معاش خود را تحصیل میکرد مقیم می شد و تنها هنگام ضرورت بمرکز می آمد. تاخیر در تجهیزات که نتیجه این سیستم است برای مملکت خطر محسوب می شد و از همین جهت بود که در قرن بعد لشکر تحت پرچم میان آمد.

مملکت از نقطه نظر اداری بواحد های کوچکی تقسیم شده بود که می توانیم آنرا ولایت بنا مییم. اما در استعمال کلمه ولایت باید محتاط باشیم. درین جا مقصد از ولایت ساحه متحد الشکل اداری نیست، بلکه منطقه ایی است که قدرت دو مرکز آن تمرکز یافته و باطراف، هر قدر اوضاع و احوال ایجاب کند انتشار یافته. نایب الحکومه در حصار ی زنده گی میکرد و ولایت اکثر اوقات همان حصار یاد می شد. وظیفه او دفع شورش و جمع مالیه بود. و برای تامین این منظور ها می توانست لشکری باندازه

معین نگهداری کند. مو فقیه نایب الحکومه بیشتر مر بوط به شخصیت او بود. لزوم مقدار مالیاتی که جمع می شد نایب الحکومه مجاز بود یک مقدار آنرا برای نگهداری سپاه و مصارف دیگر حفظ کند. مقدار اضافی به پای تخت منتقل می شد. عملاً مقدار اضافی معین بود و باین ترتیب نایب الحکومه را می توانیم مستاجر مالیات بدانیم. واضح است که استحکام سلطنت در بنصورت مر بوط به نایب الحکومه های لایق، قوی و وفادار می بود هر گاه نایب الحکومه ضعیف می بود احتمال شورش بیشتر می رفت، و احتمال داشت که ما ایه نیز نقصان بیا بد. نایب الحکومه قوی و غیر مطاع خطر سلطنت بحساب میامد. گاهی می شد که نایب الحکومه از بین مزایده کنندگان بزرگ انتخاب میگردید اما غالباً پادشاه این وظیفه را بر عهده افسر های لایق میگذاشت. در اول طبقه اشراف آزاد وجود نداشت که از بین آن نایب الحکومه انتخاب شود. در واقع اکثر نایب الحکومه های قدیم از طبقه غلام های پادشاه بودند. برای درك واقعی سلطنت غلامان باید در نظر داشته باشیم که غلامی در آن وقت خفت و خواری بحساب نمی آمد. در هند آن وقت برخلاف تعلیمات اسلام مسلمان ها را هم به غلامی میگردفتند. پسر پادشاهی اگر در جنگی اسیر می افتاد ممکن بود غلام شود. و نیز برای غلامی مشکل نبود که به سلطنت برسد سبک تنگین خودش غلام بود. قطب الدین سلطان دهلی، قبل از آنکه به سلطنت برسد جز غلامی بیش نبود، و تا یک قرن دیگر سلسله غلامان همچنان در هند سلطنت کردند. هر پادشاه بدر بار خود عده ای از این غلامان را نگهداری می نمود. و از بین همین غلام ها بود که غالباً نایب الحکومه ها انتخاب میگردید، تا آنکه متدرجاً طبقه اشراف آزاد بمیان آمد. این طبقه نیز از اولاد همان مردم بو دند.

از يك لحاظ قصر سلطنتی آن روز را می توانیم مکتب اداری و محل پروردن آرزو های جاه طلبی بدانیم. در آن جا عده ای از پسر بچه ها و جوانك هار نگهداری مینه و دند. بعضی از این ها محلی بودند و عده ای را هم از بغداد و سمر قند می آوردند. اینها زیر نظر مستقیم سلطان تربیه می شد. در اول کار های مر بوط به قصر را بآن ها می سپردند و بعد ها وظایف عالیتری را با اختیار ایشان میگذاشتند. در تربیه این اشخاص دسپلین به سختی مراعات می شد، خود آنها هم میفهمیدند که در مرحله اول پلگانی هستند که میتوانند یا با استعداد و لیاقت با لطف و مرحمت با هر دوروی آن بالا بروند. از بین این مردم پادشاه،

که غالباً قضاوت خوب داشت مأمورین خود را انتخاب می نمود. البته این حکم نمیتواند همیشه در تمام موارد صدق کند، چه گاهی اتفاق می افتاد که مطالب دیگری در انتخاب افسر و مأمور دخیل می بود و اشخاص نا لایقی بر ای کارها انتخاب می شد. یکی از جنبه های ضعیف این سیستم این است که وفاداری غلامانیکه بر تبه های عالی اداری رسیده اند به شخصی که او را باین منصب های اداری رسانده است شخصی می ماند. جا نشین پادشاه بصورت ارادی و خود بخود صورت نمیگرفت. او یکی از اعضای خانواده خود را برای این کار نا مزد میکرد. اما گاهی وزراء و درباریان او شخص دیگری را برای این کار مناسب میدانستند و باین ترتیب پادشاه ضعیف بندرت می توانست خود را روی تخت نگهدارد. غالب مشکلات داخلی سلطنت از همین جا سرچشمه میگرفت. غلامان قدیم فرمانروای سابق بدور هم جمع می شدند گاهی اتحادیه ای تشکیل میدادند و شخصی را که خود طرفدار او بودند جانب تخت پیش میبردند و اگر این کار صورت نمیگرفت برای سلطنت همیشه خطر با لاقوه بودند.

از لحاظ برخورد این سلاطین با رعایای هندی باید بین شهر و روستا فرق بگذاریم در شهر واضحاً برخورد آنها بر خورد طبقه فاتح بود، اما در اینکه رعایا زیر فشار بودند، هیچ نوع سند صحیحی در دست نیست. بر همین های دهلی پایتخت مملکت تامدتی توانستند خود را از برداخت جزیه معافدارند. تعرض به معابد غالباً هنگام جنگ صورت میگرفت اما در دوران صلح ارزش طبقه تاجر هندو را هیچ وقتی از نظر دور نمیداشتند. مردم شهر در اکثر موارد مأمون و محفوظ بودند جز آنکه بر سر جانشینی جنگی برپا می شد و امنیت شهر برهم میخورد.

روستاهای تابک حدی مستقیماً از طرف دولت و تاحدی بطور غیر مستقیم از طرف اعیان و اشراف هندو اداره می شد. در اول وظیفه نایب الحکومه بود که مالیه دهاقین را تعیین نماید و در مشاغل صلح آمیز آنها اطمینان خاطر را برای آنها تأمین کند. وضع مأمورین این دوره را بازار عین می توانیم ازین مقوله بفهمیم که میگفتند: عسکرو دهقان و بازوی مملکت است دهقان مالیات مورد ضرورت مملکت را تهیه می نمود و باید با او طوری رفتار می شد که بتواند این مقدار را بیشتر بسازد. علاوه بر آن از او تشویق بعمل میآمد که اراضی تازه را از پر کشت و کار بیارد و با رویاندن محصولات قیمتی مقدار عواید مملکت را بیشتر بسازد.

در غالب ایالات نایب الحکومه هاستقیماً بارها قین سرو کار نداشتند بلکه مقدار معینی را بنام غنیمت از اعیان هندو (که بعضی از آنها تاجر چه پادشاهی میرسد) میسر رفتند. بین این ررسی هندو عده ای هم بودند که تنهاریس چند قریه شناخته می شدند. فرمایان روایان دهلی همه آنها را به يك عنوان می شناختند و آن عبارت از زمیندار بود اما این نام در دوره های بعد بمعنی های مختلف آمد. امرای هندو عملاً برای سلطنت منبع خطر نیز شمرده می شد، زیرا امکان داشت يك وقتی موقع را برای شورش آماده سازد و مقابل حکومت بشورند. لهذا برای نظارت بر قدرت آنها در راه موجود بود: یکی آنکه قدرت آنها یکی خورد کنند و دیگر آنکه با آنها اجازه دهند، تا وقتی به پایتخت وفادار و مطیع هستند قدرت کامل با اختیار داشته باشند. وفاداری آنها را مالیاتی که بدولت میپرداختند ثابت می ساخت. اطاعت مطلق درین دوره مطلبی نبود که بتواند در سر تاسر مملکت تأمین شود. راجپوت ها مخصوصاً سلطنت های جدیدی در نقاط مستحکم مملکت تشکیل کردند ریشه بعضی از ایالات در راجپوتانان و نقاط کوهستانی همالیا به همان وقت ها میرسد و نیز بعضی از اراضی بزرگی که در او ده و بهار بدست راجپوت ها بود از همان وقت است. وضع این اراضی در دوره های بعد متفاوت بوده گاهی عملاً استقلال داشتند و زمانی هم در حمایت یکی از امرای مسلمان بحیات سیاسی خود ادامه میدادند: اما موجودیت آنها بحیث یک واحد سیاسی تا این اواخر حفظ شده بود.

سیاست خارجی قطب الدین ایبک و باز ماندگان او عبارت بود از سیاست خارجی یک پادشاه هندی محلی یعنی پادشاهی که اصلاً خود را از هند بداند. این سیاست در آن وقت ها عبارت بود از توسعه سلطنت با فتح و غلبه که بعدها، در دوره التمش یک خطر آنرا از طرف شمال غرب تهدید میکرد و آن عبارت از ظهور چنگیز خان بود. هر چند چنگیز خودش (که ما بعد ازین آنرا به تفصیل خواهیم دید) به هندوستان نیامد. اما مغول ها در حوزه رود سند تمرکز یافتند و تا مدتی هم قسمتی از پنجاب را بدست داشتند و گاهی هم دهلی را تهدید مینمودند اما همیشه سعی میکردند سلطنت دهلی را از افغانستان جدا نگهدارند.

خطر مغول برای مسلمان های هند مخصوصاً دهلی خطری بود مهم بنا بر آن قرن هفت هجری در هند بیشتر دوره استحکام و پایه گذاری است تا دوره فتح و توسعه. کار توسعه جوئی